

تعیین‌های نادرست یا تردیدهای نابجا؟ - نقدی بر ترجمه‌ی تزه‌ای فویرباخ مارکس به زبان فارسی

فرشید فریدونی

هر کسی تحت تأثیر آن روش شناخت‌شناسی که با آن آشنا شده و مصداق آن‌را پذیرفته است و آن نتایجی که طبعاً از آن به خود وعده می‌دهد، یک متن جدید را می‌خواند و مضمون آن‌را می‌فهمد. اکثر قابل ملاحظه‌ی "مارکسیست‌های ایرانی" تنها با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم که توسط حزب توده در ایران رواج یافته است، آشنا هستند و مشخصاً از منظر شناخت‌شناسی تقلیل‌گرای همین ایدئولوژی است که آثار مارکس و ادبیات مارکس‌شناسان جهان مدرن را می‌خوانند و مضمون آن‌ها را می‌فهمند و برخی از آن‌ها بی‌پروا به ترجمه‌ی آن‌ها به زبان فارسی نیز می‌پردازند. ما این‌جا با تعداد زیادی از مترجمان فارسی زبان مواجه هستیم که نه کلاً با زبان‌های مبدأ و بخصوص با زبان آلمانی به اندازه‌ی کافی آشنا هستند و نه مضمون تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس را به درستی می‌فهمند. با تمامی این وجود و در کمال تعجب برخی از مترجمان ایرانی آثار مارکس و مارکسیستی به عنوان "مارکس‌شناس" و "مارکس‌پژوه" در میان ایرانیان یک شهرت بی‌سابقه یافته‌اند، در حالی که آن‌ها تنها ابعاد فلسفه‌ی ماتریالیستی فویرباخ را ترویج می‌کنند. ما این‌جا با ماتریالیسم بورژوازی مواجه هستیم که بر اساس روش شناخت‌شناسی "مشاهده‌ی حسی"^۱ متکامل شده است و از آن‌جا که فویرباخ دیالکتیک را یک روش نوین جهت تکامل یک دین این جهانی می‌شمارد و قاطعانه رد می‌کند، در نتیجه توان درک "حرکت واقعی" جامعه‌ی طبقاتی را که حاوی سوژه‌های درون‌ذاتی است و به دلیل تضادهای ماهوی و تناقض‌های شکلی روش مدرن تولید سرمایه‌داری محمول نفی آگاهانه‌ی "سوژه‌ی واقعی" و ماهیتاً انتقادی و انقلابی است، ندارد.

همان‌گونه که در جاهای دیگر به تفصیل مستند و مستدل کرده‌ام، سرچشمه‌ی انحراف فلسفی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم مستقیماً به آثار متأخر انگلس مربوط می‌شود. به این عبارت که انگلس "حرکت ماده" را جایگزین "حرکت ایده" در فلسفه‌ی ایده‌آلیستی هگل کرد و در تصور خود به یک "حرکت ماتریالیستی" از روند تاریخ دست یافت که انگاری به صورت منطقی، یعنی در اشکال به اصطلاح ابژکتیو و اجتناب‌ناپذیر به سوی سوسیالیسم سپری می‌شود. ما این‌جا با "ماتریالیسم" متافیزیکی مواجه هستیم، زیرا انگلس از حرکت واقعی جامعه‌ی طبقاتی سوژه‌زدایی و رابطه‌ی دیالکتیکی زیرینا با روبنا را مجزا کرده و آن‌را در تناقض با مقوله‌ی "کلیت" از تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس دوباره در یک تظاهر مکانیکی بر قرار می‌سازد.^۲ محصول این خطای فلسفی یک عقب‌گرد ارتجاعی به ماتریالیسم مشاهده‌ای فویرباخ است که مبتنی بر مقوله‌های "عینیت"، "شیئیت" و "مادیت"^۳ می‌باشد، در حالی که مارکس تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی خود را بر اساس مقوله‌های "حسیت"، "موضوعیت" و "کلیت"^۴ متکامل کرده است.

^۱ Sinnliches Anschauen

^۲ مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۸): مارکس یا انگلس متأخر؟ - نقدی بر سرچشمه و پیامدهای مثبت‌گرایی در جنبش کمونیستی، در آرمان و اندیشه، جلد دهم، صفحه‌ی ۳۳ ادامه، برلین و

مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۸): انسان و طبیعت - تفاوت نقش "علم مثبت" در اندیشه‌ی سیاسی مارکس و انگلس متأخر، در آرمان و اندیشه، جلد دهم، صفحه‌ی ۶۵ ادامه برلین

^۳ Objektivität (rektifizierendes Anschauen), Substantialität, Materialität

^۴ Sinnlichkeit, Gegenständlichkeit, Totalität

بنابراین مقوله‌ی "روند تاریخ" نزد مارکس در فقدان سوژه‌های درون‌ذاتی و آن تظاهر شکلی از حرکت جامعه‌ی طبقاتی که انگاری مستقل از پراکسیس مولد و نتایج نبردهای طبقاتی می‌باشد، اصولاً بی‌معنی است.

با وجودی که مارکس با خطای فلسفی انگلس شدیداً مخالف بود، اما وی ترویج آن‌را پس از مرگ مارکس قاطعانه ادامه داد و نه تنها تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی وی را مغرضانه مصادره و در مضمون "ماتریالیسم" متافیزیکی خود تحریف کرد، بلکه عواقب پراتیک آن‌را نیز بی‌محابا به مارکس هم نسبت داد.^۵ به این عبارت که انگلس از انتشار آثار کلیدی مارکس مانند: "نقد فلسفه‌ی حق هگل"، "جزوه‌های کریستناخ"، "جزوه‌های فلسفی - اقتصادی"، "ایدئولوژی آلمانی" و "گروندریسه ... امتناع کرد، در حالی که توسط آثار متأخر خود مانند: "آنتی دورینگ"، "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، "دیالکتیک طبیعت"، "تکامل سوسیالیسم از اُتویی به علم"، "لودویگ فویرباخ و سرانجام فلسفه‌ی کلاسیک آلمانی" و ویراستاری "سرمایه" و انواع و اقسام مقالات و پیشگفتارهای کوتاه و دراز و از جمله نامه-نگاری‌های مستمر با فعالان سرشناس جنبش کارگری - سوسیالیستی در انترناسیونال دوم محصولات تصورات ناب متافیزیکی خود را مغرضانه به مارکس نیز نسبت داد و به این ترتیب، زمینه‌ی فلسفی تکامل ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را پدید آورد.^۶

این‌جا باید به خصوص از کسانی مانند: نیکولای دانیلسون، جوزف بلوخ و فرانس مهرینگ یاد کرد که در همان زمان حیات انگلس متوجه‌ی "ماتریالیسم" متافیزیکی وی و عواقب آن در پراکسیس سیاسی شدند و او را با پرسش‌های تئوریک که وی توان پاسخ به آن‌ها را نداشت، مواجه کردند. سپس جورج لوکاج بود که به خطای فلسفی انگلس پی برد و دیالکتیک غیر مارکسی وی را به باد انتقاد گرفت. چندی بعد کارل کرش از طریق نقد آثار کائوتسکی، آنتون پانتوکوک از طریق نقد آثار پلخانف و لنین، دیوید ریزانف از طریق نقد آثار پلخانف و آنتونیو گرامشی از طریق نقد آثار بوخارین متوجه‌ی نتایج سوسیال رفرمیستی آن فلسفه‌ی سیاسی شدند که در پیروی از "ماتریالیسم" متافیزیکی انگلس متأخر پدید می‌آمدند. به همین ترتیب، باید از مارکس‌شناسان آموزشگاه فرانکفورت مانند: تئودور آدورنو، ماکس هورکهایمر، هربرت مارکوزه و یورگن هابرماس یاد کرد که توسط نقد ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم به شکل متافیزیکی آن که البته از آثار متأخر انگلس سرچشمه می‌گیرد، پی بردند. در این ارتباط باید هم‌چنین از شاگردان مشهور آدورنو مانند: اسکار نگت، هانس گتورگ باکهاوس، هلموت ریشتر، هلموت رایشلت و به خصوص آلفرد اشمیت یاد کرد که تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس را از اشکال ایدئولوژیک و متافیزیکی تصفیه کرده و انتقاد به "ماتریالیسم" متافیزیکی انگلس را به کمال رساندند.

با تمامی این وجود اکثر قابل ملاحظه‌ی "مارکسیست‌های ایرانی" هنوز با تمامی لحظات تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس ظاهراً بیگانه هستند. دلیل این بیگانگی ترجمه‌های ناجور از آثار مارکس و مارکس‌شناسان مشهور جهان مدرن به زبان فارسی است که البته در پرتو ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و توسط همان مفاهیم به انجام می-

^۵ مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): بحران مارکسیسم یا انحراف ایدئولوژیک انگلس متأخر؟ - نقدی بر سرچشمه و عواقب متافیزیک در فلسفه‌ی سیاسی سوسیال دموکراسی و بلشویسم، در آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۱۸۷ ادامه، برلین

^۶ مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): آنتی دورینگ یا آنتی مارکس؟ - از پراکسیس نبرد طبقاتی و خودآگاهی پرولتاریا تا اسطوره‌سازی از روند تاریخ، آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۷۱ ادامه، برلین

رسند که ادبیات حزب توده در میان ایرانیان رایج کرده‌اند. این‌جا باید به خصوص از ترجمه‌ی مفهوم کلیدی Gegenstand در تزه‌ای فویرباخ مارکس و مابقی آثار وی یاد کرد که در زبان فارسی به "شیء" و "برابریستا" ترجمه شده‌اند، در حالی که ترجمه‌ی درست آن "موضوع" است. با وجودی که برخی مترجمان فارسی زبان کم و بیش با زبان آلمانی آشنا هستند، اما اکثر ترجمه‌های آن‌ها از زبان انگلیسی وام گرفته شده‌اند. در زبان انگلیسی مفهوم آلمانی Gegenstand به Object ترجمه می‌شود و مترجمان ایرانی آن‌را در زبان فارسی به "عینیت" ترجمه کرده و آن‌را دشمنانه در برابر "ذهنیت" مستقر ساخته‌اند. لیکن مارکس با استفاده از مفهوم کلیدی Gegenstand از یک "کلیت دیالکتیکی" عزیمت می‌کند. به این عبارت که آن چیز عینی (ابژکتیو) که "موضوع" شناخت‌شناسی و البته خارج از ذهن سوژه‌ی شناسا قرار دارد، محصول تقسیم کار اجتماعی و فعالیت ذهنی (سوبژکتیو) انسان‌ها است.

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، ما این‌جا با یک بیماری شناخت‌شناسی مواجه می‌شویم که البته توسط ترجمه‌های ناجور فارسی پدید می‌آید و با تخطئه‌ی تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس از یک سو، به فلسفه-ی ماتریالیسم مشاهده‌ای فویرباخ یک عقب‌گرد ارتجاعی می‌کند و از سوی دیگر، انحراف ایدئولوژیک انگلس متأخر را ظاهراً موجه می‌سازد.

از آن‌جا که من عواقب پراکسیس سیاسی این روش شناخت‌شناسی تقلیل‌گرا و انحراف ایدئولوژیک انگلس متأخر را از جوانب متفاوت به بند نقد کشیده و به بحث گذاشته‌ام،^۷ در نتیجه این‌جا به طرح یک نمونه بسنده می‌کنم. به این عبارت که مارکس توسط مفهوم "موضوع" محصولات مادی، خدماتی و هنری کار را در تئوری ارزش ادغام می‌کند و انسان را به عنوان محصول کار خود در نظر می‌گیرد. لیکن مفاهیم "شیء" و "برابریستا" کار انسانی را به تولید کالاهای مادی تقلیل می‌دهند و بخش قابل ملاحظه‌ی کار مولد در روش مدرن تولید سرمایه‌داری را از نظر می‌اندازند. این‌جا مفهوم "پرولتاریا" به بخش کوچکی از طبقه‌ی کارگر که در بخش صنعت بزرگ به تولیدات مادی مشغول است، منسوب شده و شکل "سوژه‌ی تاریخی" به خود می‌گیرد. انگاری که توفیق سیاست توسعه‌ی اقتصادی منجر به تکامل صنعت بزرگ می‌شود و با افزایش تعداد کارگران صنعتی زمینه‌ی تحقق سوسیالیسم نیز خودبخودی پدید می‌آید. از سوی دیگر، تاریخ فرهنگی جوامع متفاوت و متنوع طبقاتی حذف و با یکدیگر ظاهراً همسان می‌شوند و در و دروازه برای ترویج فلسفه‌ی سیاسی توده‌ایسم گشوده می‌گردد. به این صورت که با صرف نظر از نقد تاریخ فرهنگی مخرب، مرتجع و متعرض اسلام در ایران می‌توان با طبقه‌ی حاکم ملی - مذهبی به ائتلاف سیاسی رسید و از طریق تثبیت سیاست توسعه‌ی اقتصادی راه را به سوی رشد نیروهای مولد و استقرار به اصطلاح اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم در آینده‌ی کشور گشود.

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، ما این‌جا با همان اصول ایدئولوژیک مواجه می‌شویم که در دوران قیام بهمن تحت عناوین "بورژوازی ملی و مترقی" و "خورده بورژوازی ضد امپریالیست و خلقی" به افکار عمومی عرضه شدند و با انفعال پرولتاریا به عنوان "سوژه‌ی واقعی" شرایط تشکیل نظام جمهوری اسلامی و سرکوب و انحطاط جنبش

^۷ مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): آنتی دورینگ یا آنتی مارکس؟، همان‌جا و مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): بحران مارکسیسم یا انحراف ایدئولوژیک انگلس متأخر؟ - نقدی بر سرچشمه و عواقب متافیزیک در فلسفه‌ی سیاسی سوسیال دموکراسی و بلشویسم، در آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۱۸۷ ادامه، برلین

کمونیستی - کارگری را در کشور پدید آوردند. منتها ما این‌جا با یک سطح عمیق‌تر از فعالیت حزبی و سازمانی نیز مواجه هستیم که البته توسط ترجمه‌های ناجور آثار مارکس و مارکس‌شناسان مشهور جهان مدرن به زبان فارسی پدید می‌آیند و سلطه‌ی فلسفه‌ی سیاسی توده‌ایسم را در کشور تضمین می‌کنند. از جمله باید از فعالیت نوشتاری شخصی به نام شهرام والامنش یاد کرد که خسارات تئوریک وی هنوز به درستی قابل ارزیابی نیستند. وی قبلاً سردبیر یک نشریه به نام "نقد" بود و حدود ۲۵ جلد از آن‌را در شهر هانوفر آلمان منتشر کرد. وی پس از چندین سال انفعال سیاسی نام مستعار خود را به کمال خسروی دگرگون معنایی کرد و توسط مترجم فارسی کتاب "سرمایه" مارکس، یعنی حسن مرتضوی به عنوان مارکس‌شناس، مدرس "سرمایه" و استاد فلسفه در دانشگاه آلمان به افکار عمومی معرفی شد. از آن پس که من نقد خود را در سال ۲۰۱۴ میلادی به ترجمه‌های ناجور فارسی مطرح و در فضای مجازی منتشر کردم، متوجه‌ی مصاحبه‌ی کمال خسروی با سایت "پروبولماتیک" شدم. وی این‌جا مدعی می‌شود که حدود ۲۰ تا ۳۰ سال پیش به صورت شفاهی به شاگردان خود گفته است که مفهوم Gegenstand نه فقط به معنی "شیء"، بلکه به معنی "موضوع" نیز است. پیداست که این مسئله منجر به تعجب من شد، زیرا وی در زمان سردبیری نشریه‌ی "نقد" نه تنها مقاله‌ای در این مورد ننوشته، بلکه ترجمه‌های خود را با استناد به مقوله‌های "عینیت"، "شیئیت" و "مادیت" به انجام رسانده است. با تمامی این وجود، من پس از مطالعه‌ی این مصاحبه تا اندازه‌ای خوشبین شدم که کمال خسروی نیز مانند مترجمان دیگر از خطاهای خود با خبر شده و در پی تصحیح آن‌ها است، تا این‌که مقاله‌ای را از وی با عنوان "بازاندیشی نظریه‌ی ارزش" در سایت "نقد اقتصاد سیاسی" خواندم که به شرح زیر "دو عینیت" را به تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس نسبت می‌دهد:

«مارکس نیز در همه‌ی مواردی که تأکید بر چنین دقتی ضرورت داشته، توجه داشته است - که بگوییم کالا ارزش مصرفی و ارزش است. هم‌هنگام دو چیز است، دو عینیت است، عینیت مادی شیئی طبیعی و عینیت ویژه‌ی پراتیک اجتماعی؛ و آنجا که کالا پیکره‌ای مادی ندارد، بلکه مستقیماً کار معلم و پرستار و هنرمند است، این دو عینیت، هر دو از جنس عینیت ویژه‌ی پراتیک اجتماعی اند؛ یکی عینیت فعالیت بلاواسطه مفید و دیگری عینیت متبلور ارزش.»^۸

پیداست که این‌جا بلافاصله این پرسش پدید می‌آید که مارکس در چه مواردی ضرورت تمایز این "دو عینیت" را دیده و آن‌را مطرح کرده است؟ اما کمال خسروی در این مقاله نه به آثار مارکس رفرنس می‌دهد و نه این‌کار را ضروری می‌شمارد. به نظر وی خواننده‌ی این مقاله باید رفرنس "دو عینیت" را خودش بیابد. پیداست که جستجو به کلی بیهوده است، زیرا مارکس نه از "عینیت"، بلکه از "حسیت"، یعنی Sinnlichkeit سخن می‌گوید و "حسیت" تنها محدود به قوای عینی انسان نمی‌شود. انتقاد مارکس به ماتریالیسم مشاهده‌ای فویرباخ نیز از همین زاویه وارد می‌آید، زیرا از طریق مشاهده، تنها شکل ابژه قابل درک می‌شود، در حالی که ماهیت آن محصول فعالیت حسی و موضوعیت‌یافته‌ی انسانی، یعنی پراکسیس مولد است. ما این‌جا با تقلیل‌گرایی از ماتریالیسم مشاهده‌ای فویرباخ مواجه می‌شویم که با نادیده گرفتن تاریخ و فرهنگ ابژه‌ی شناخت، جنبه‌ی فعال را به صورت تقابل مجرد ماتریالیسم با ایده‌آلیسم متکامل می‌کند.

^۸ خسروی، کمال (فروردین ۱۳۹۶): بازاندیشی نظریه‌ی ارزش - بخش نخست، ارزش: جوهر، شکل، مقدار، در سایت "نقد اقتصاد سیاسی"، صفحه‌ی ۱۲

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، کمال خسروی با تدارک یک چنین مغلطه‌ی تئوریک ترجمه‌های ناجور گذشته‌ی خود را ظاهراً از تیررس انتقاد نجات می‌دهد، در حالی که خود را از سوی دیگر، کاملاً مجاز می‌شمارد که به روال گذشته‌ی خود ادامه داده و با استناد به مقوله‌های "شیئیت" و "مادیت" مسئله‌ی دو "عینیت" را به تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس نسبت دهد و دوباره انواع و اقسام ترجمه‌های ناجور را پدید آورد. برای نمونه می‌توان به نوشته‌ی وی با عنوان "سرشت بتواری کالا و راز آن" رجوع کرد که به اصطلاح با استناد به کتاب "سرمایه" مارکس ترجمه شده است، در حالی که نام وی نیز به عنوان مؤلف در کنار مارکس می‌آید. انگاری که کمال خسروی تحقیقات ناتمام مارکس را به انجام رسانده و کوتاهی‌های نوشتاری وی را به کلی بر طرف ساخته است.^۹

متأسفانه مسئله‌ی به این‌جا خاتمه نمی‌یابد، زیرا بسیاری از مترجمان جوان نیز خود را ظاهراً محق می‌شمارند که در پیروی از مترجمان قدیمی، آثار مارکس‌شناسان مشهور جهان مدرن را با استناد به مقوله‌های "عینیت"، "شیئیت" و "مادیت" ترجمه کنند. برای نمونه می‌توان از مقاله‌ی "درباره‌ی دیالکتیک شکل ارزش"، اثر هانس گئورگ باکهاوس یاد کرد که توسط بابک پاشاچاوید از زبان انگلیسی و البته با "نیم‌نگاهی به متن اصلی (آلمانی)" به فارسی ترجمه شده است. این نوشته که ظاهراً توسط فروغ اسدپور نیز تکمیل و تأیید شده است، همان ماتریالیسم مشاهده‌ای فویرباخ را ترویج می‌کند که باکهاوس با تدوین این مقاله و در پیروی از تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس در پی نقد و رد آن است.^{۱۰}

از آن‌جا که به گمان من یکی از سرچشمه‌های اصلی این نوع از ترجمه‌های ناجور بستگی به ترجمه‌ی نادرست فارسی تزه‌ای فویرباخ مارکس دارد. در نتیجه من تصمیم به ترجمه‌ی آن‌ها گرفتم و امیدوارم که یک بحث محتوایی میان "مارکسیست‌های ایرانی" پیرامون درک صحیح تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس گشوده شود و به بحران تئوریک جنبش کمونیستی - کارگری در ایران خاتمه دهد.

کارل مارکس (بهار ۱۸۴۵ میلادی) - تزه‌ای در باره‌ی فویرباخ^{۱۱}

۱

ایراد اصلی تمامی ماتریالیسم کنونی (و هم‌چنین نوع فویرباخی آن) این است که موضوع، واقعیت، حسیت تنها تحت شکل *ابژه* یا مشاهده درک می‌شود، [یعنی] غیر سوژکتیو. اما نه به صورت *فعالیت حسی انسانی* [یعنی] پراکسیس. از این رو، جنبه‌ی *فعال* را در تقابل مجرد ماتریالیسم از ایده‌آلیسم که طبعاً فعالیت واقعی و حسی را به این صورت نمی‌شناسد، تکامل می‌دهد. فویرباخ در پی ابژه‌های محسوسی است که از ابژه‌های متصور، واقعاً قابل تمایز اند؛ اما وی خود فعالیت انسانی را به صورت فعالیت موضوعیت یافته درک نمی‌کند. بنابراین وی در [کتاب] "ماهیت مسیحیت" تنها رفتار

^۹ مقایسه، خسروی، کمال (...): سرشت بتواری کالا و راز آن - نوشته‌ی کارل مارکس، ترجمه و تألیف: کمال خسروی، برگرفته از سایت نقد

^{۱۰} مقایسه، باکهاوس، هانس گئورگ (...): درباره‌ی دیالکتیک شکل ارزش، ترجمه‌ی بابک پاشاچاوید

^{۱۱} Marx, Karl (1958): Thesen über Feuerbach, in: MEW, Bd. 3, S. 5f. und 533f., Berlin (ost)

تئوریک را به صورت ناب انسانی در نظر می‌گیرد، در حالی که پراکسیس فقط در شکل ظاهری کثیف و یهودی‌وارش درک و متمرکز می‌گردد. از این رو، وی معنی فعالیت "انقلابی"، "پراتیک و انتقادی" را نمی‌فهمد.

۲

این پرسش، که آیا واقعیت موضوعیت‌یافته به تفکر انسانی مربوط می‌شود، نه یک پرسش از تئوری، بلکه یک پرسش پراتیک است. در پراکسیس باید انسان حقیقت، در تنگنای واقعیت و قدرت، [یعنی] این جهانی بودن تفکرش را اثبات کند. نزاع پیرامون واقعی یا غیرواقعی بودن تفکر - که از پراکسیس مجزا است - یک پرسش ناب عرفانی است.

۳

آموزش ماتریالیستی درباره‌ی تغییر اوضاع و تربیت فراموش می‌کند که اوضاع باید از طریق انسان‌ها دگرگون و خود آموزگار باید تربیت شود. بنابراین این آموزش باید جامعه را در دو بخش بسنجد که یکی از آن‌ها بر دیگری برتری دارد.

انطباق دگرگون‌سازی اوضاع و فعالیت انسانی یا خود دگرگون‌سازی صرفاً می‌تواند به صورت پراکسیس انقلابی درک و منطقی فهمیده شود.

۴

فویرباخ از تجربه‌ی از خودبیگانگی خودکرده‌ی دینی [یعنی] از دوگانه‌سازی جهان در یک جهان دینی و یک جهان دنیوی عزیمت می‌کند. تلاش وی به این عبارت است که جهان دینی را در زمینه‌ی دنیوی‌اش حل کند. اما این که زمینه‌ی دنیوی خود را از خویشتن مرتفع ساخته و خود را در یک قلمرو مستقل در ابرها مستقر می‌کند، تنها از طریق از خودگسیختگی و خودتناقض‌گویی همین زمینه‌ی دنیوی قابل توضیح است. بنابراین خود این [زمینه] باید از درون خود [یعنی] هم در تضاد خود فهمیده شود و هم به صورت پراتیک منقلب گردد. به این ترتیب، پس از آن که، برای نمونه خانواده‌ی زمینی به صورت راز نهفته‌ی خانواده‌ی مقدس کشف شد، هم اکنون باید همان اولی تئوریک و پراتیک منهدم گردد.

۵

فویرباخ به دلیل مشاهده، از تفکر مجرد راضی نیست؛ اما وی حسیت را به صورت فعالیت پراتیک حسی - انسانی درک نمی‌کند.

۶

فویرباخ ماهیت دینی را در ماهیت انسانی حل می‌کند. اما ماهیت انسانی تجریدی منزل‌کرده در شخص منفرد نیست. [ماهیت انسان] در واقعیت خود، مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی است.

بنابراین فویرباخ که به نقد این ماهیت واقعی نمی‌پردازد، ناگزیر است:

۱. از مسیر تاریخی چشم‌پوشی کرده و روحیه‌ی دینی را برای خود ثبت کند و یک شخص انسان مجرد و منزوی را به فرضیه بگیرد.

۲. بدین سان، ماهیت می‌تواند تنها به صورت "نوع"، [یعنی] به صورت عامیتی درونی و خاموش که بسیاری از اشخاص را طبیعتاً پیوند می‌دهد، درک شود.

۷

بنابراین فویرباخ نمی‌بیند که خود "روحیه‌ی دینی" یک محصول اجتماعی است و آن فرد مجرد که وی بررسی می‌کند، به یک شکل مخصوص از اجتماع تعلق دارد.

۸

تمامی زیست اجتماعی ماهیتاً پراتیک است. همه‌ی اسراری که موجب رازآمیزی تئوری می‌شوند، راه حل منطقی خود را در پراکسیس انسانی و در فهمیدن این پراکسیس می‌یابند.

۹

بالاترین [شناخت] که ماتریالیسم مشاهده‌ای به آن می‌رسد، یعنی آن ماتریالیسم که حسیت را به صورت فعالیت پراتیک درک نمی‌کند، مشاهده‌ی فرد تکی و جامعه‌ی بورژوازی است.

۱۰

موضع ماتریالیسم کهنه، جامعه‌ی بورژوازی [و] موضع [ماتریالیسم] نو، جامعه‌ی انسانی یا انسانیت اجتماعی است.

۱۱

فیلسوفان تنها جهان را متفاوت تفسیر کرده‌اند، مسئله‌ی عمده بر سر دگرگونی آن است.

ادامه دارد!

منابع:

Marx, Karl (1958): Thesen über Feuerbach, in: MEW, Bd. 3, S. 5f. und 533f., Berlin (ost)

باکهاوس، هانس گئورگ (...): درباره‌ی دیالکتیک شکل ارزش، ترجمه‌ی بابک پاشاجاوید

خسروی، کمال (فروردین ۱۳۹۶): بازاندیشی نظریه‌ی ارزش - بخش نخست، ارزش: جوهر، شکل، مقدار، در سایت "نقد اقتصاد سیاسی"

خسروی، کمال (...): سرشت بتواره‌ی کالا و راز آن - نوشته‌ی کارل مارکس، ترجمه و تألیف: کمال خسروی، برگرفته از سایت نقد فریدونی، فرشید (۲۰۱۸): مارکس یا انگلس متأخر؟ - نقدی بر سرچشمه و پیامدهای مثبت‌گرایی در جنبش کمونیستی، در آرمان و اندیشه، جلد دهم، صفحه‌ی ۳۳ ادامه، برلین

فریدونی، فرشید (۲۰۱۸): انسان و طبیعت - تفاوت نقش "علم مثبت" در اندیشه‌ی سیاسی مارکس و انگلس متأخر، در آرمان و اندیشه، جلد دهم، صفحه‌ی ۶۵ ادامه برلین

- فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): بحران مارکسیسم یا انحراف ایدئولوژیک انگلس متأخر؟ - نقدی بر سرچشمه و عواقب متافیزیک در فلسفه‌ی سیاسی سوسیال دموکراسی و بلشویسم، در آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۱۸۷ ادامه، برلین
- فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): آنتی دورینگ یا آنتی مارکس؟ - از پراکسیس نبرد طبقاتی و خودآگاهی پرولتاریا تا اسطوره‌سازی از روند تاریخ، آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۷۱ ادامه، برلین
- فریدونی، فرشید (۲۰۱۹): بحران مارکسیسم یا انحراف ایدئولوژیک انگلس متأخر؟ - نقدی بر سرچشمه و عواقب متافیزیک در فلسفه‌ی سیاسی سوسیال دموکراسی و بلشویسم، در آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۱۸۷ ادامه، برلین